

تعبیر سینمای هالیوود از افسانه «هزارویک شب»

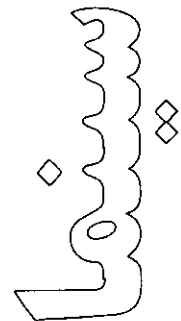
مسعود اوحدی

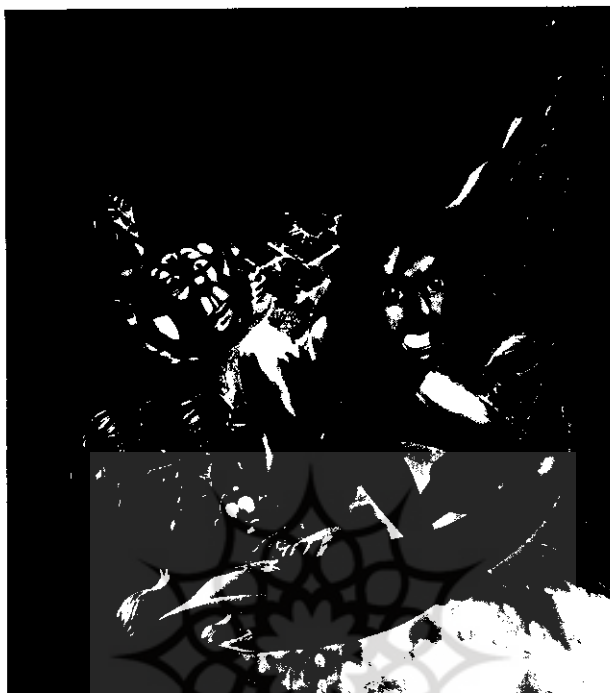
«حقیقت نه در یک رؤیا، که در بسیار رؤیاها پدیدار می شود»
پی پانولو پازولینی در فیلم: هزارویک شب

بیشتر فیلم‌هایی که با داستان‌های «هزارویک شب» سروکار دارند غالباً محل وقوع رویدادهایشان از نظر جغرافیایی نامعلوم است و داستان، بدون توجه به این امر یا در بغداد قدیم می‌گذرد (که در واقع تحت فرمانروایی ایرانیان بود) یا در شهر سحرانگیز اصفهان در پرسیا (ایران قدیم).
به هر حال، بیشتر این فیلم‌ها، آثاری ساده و بی‌تکلف، اما سرزنده، پُر تحرک و پرخرج بودند و غالباً ایران و عربستان را در روی نقشه اشتباهاً به جای یکدیگر می‌گرفتند. این فیلم‌ها همه زمینه و بهانه‌ای برای ماجراهای غریب و مهیج بودند که به خوبی و خوشی به پایان می‌رسید و قهرمان آنها (علاءالدین، یا علی بابا) دل از شاهزاده خانم که در سرزمین قالیچه پرنده و چراغ جادو زندگی می‌کرد، می‌ربود.

«هزارویک شب»، خود عنوان فیلمی است از آلفرد. ای. گرین، ساخته شده به سال ۱۹۴۵ با شرکت کونل وایلد در نقش علاءالدین. علاءالدین در این فیلم جوای از دواج با شاهزاده خانم ایرانی آرمینیا (با بازی آدل جرگنز) است، ولی این داستان در هر کش و قوس ممکن با مانع وجود زنی از دنیای پریان (با نقش آفرینی اولین کیس) روبه‌رو می‌شود، چرا که، این «دختر شاه پریان» علاقه‌مند به علاءالدین شده است.

بعضی از پدیده‌های این فیلم با معیارهای امروز، در نظرمان عجیب جلوه می‌کند، مثل: شاهزاده خانم ایرانی که موهای بوری از گونه موهای زنان آمریکایی دارد، و اشارات نژادی آن،





که همه مغشوش و در هم و برهم بود، ولی این فیلم در واقع تا حدودی برداشت اروپایی‌ها از این افسانه ایرانی را که همیشه با عنوان «شب‌های عربی» مطرح می‌شده، به تمسخر گرفته است. بنابراین، این فیلم را نمی‌شود یکسره جمع‌اصداد یا بی‌منطق به حساب آورد و این واقعیت خود را در دکورها و لباس‌های بسیار جالب فیلم نشان می‌دهد. فرایند رنگی تکنی کالر اصلاً برای چنین فیلم‌هایی ساخته شده بود و تکنی کالر کیفیتی به این فیلم می‌بخشد که تقریباً فراتر از واقعیت است. فیلمنامه «هزارویک شب» بسیار امروزی به نظر می‌آید و اصلاً با نوع فیلمنامه‌های دهه ۱۹۴۰ شباهت ندارد و فیل سیلورز با آن عینک‌اش که بازمان رویداد ناسازگار است، شبیه یک توریست امریکایی است که در یک محیط زمانی تاریخی قرار داده شده تا به تماشاگر معاصر، احساسی از نگرش قرن بیستمی به این قصه بدهد. سیلورز و کرنل وایلد و همچنین شخصیت‌های خبیث‌فیلم، هونی و وان زانت و دو بانو که نقش‌های شاهزاده خانم و دختر شاه پریان را بازی می‌کنند، در سرتاسر این فیلم می‌درخشند.

فیلم «دزد بغداد» در هر دو ورسوین‌اش، ورسوین سال ۱۹۲۳ با شرکت داگلاس فرینکس و ورسوین انگلیسی آن در سال ۱۹۴۰ با کارگردانی الکساندر کوردا و بازیگری بازیگر هندی سابو، آثاری به واقع استثنایی‌اند، چرا که هر کدام به شیوه خود و به ویژه با عنایت جلوه‌های ویژه که تماشاگران را باقالیچه پرنده و جادوی شرقی سحر می‌کردند، نقشی بسزا در تجسم سینمایی افسانه هزارویک شب بر عهده گرفتند.

سال ۱۹۹۲ شاهد برداشت تازه‌ای از افسانه «هزارویک شب» بود: قهرمان محبوب این افسانه،

علاءالدین، این بار در فیلم انیمیشن موزیکال دیزنی، «علاءالدین» ظاهر شد. صدای ستارگان مشهور سینمای آمریکا، رایین ویلیامز، جاناتان فری من و گیلبرت گات فراید، نقش مهمی در فیلم ایفا کرد که مکمل طنز و ماجرای آن شد (هر چند که بیشتر ساخته های کلاسیک استودیوی دیزنی به همین گونه اند!).

داستان انیمیشن «علاءالدین» در شهر فقیرنشینی به نام عقریه می گذرد. در این شهر علاءالدین معروف به «موش خیابان» (با صدای اسکات واین گر) و میمون او به نام ابو زندگی می کنند. علاءالدین و بالطبع میمون او، فقیرند و باید برای زنده ماندن در زندگی خیابانی غذا بدزدند. علاءالدین علاقه مند به دختر سلطان یاسمین (با صدای لیندا لارکین) می شود و این دو سرانجام با هم دوست می شوند.

بنا به رسم دربار سلطان، اکنون هنگام ازدواج یاسمین فرارسیده (و داماد هم فقط باید شاهزاده باشد!) به هر تقدیر، یاسمین عجله ای برای ازدواج ندارد و می خواهد تا آمدن عشق حقیقی اش در انتظار بماند. جعفر (با صدای جاناتان فری من) وزیر مورد اعتماد سلطان است که می خواهد بر جهان فرمانروایی کند و آن چنان قدرتی به دست آورد که سلطانی را از آن خود کند. اما، برای رسیدن به این مقصود به «چراغ جادو» نیاز دارد، و از این روی علاءالدین را بر آن می دارد که چراغ جادو را از «غار عجایب» برگیرد و نزد او بیاورد. علاءالدین چراغ جادو را می یابد و با «غول چراغ» (با صدای رایین ویلیامز) که غولی مشهور و شوخ طبع است روبه رو می شود. غول، علاءالدین را به صورت یک شاهزاده در می آورد تا او بتواند دل شاهزاده خانم را به دست بیاورد. یاسمین و علاءالدین این بار به اتفاق دل به یکدیگر می بندند، اما وقتی که طوطی یار و همراه جعفر یاگو (با صدای گیلبرت گات فراید) به چراغ جادو دست پیدا می کند و جعفر حاکم عقریه می شود، دیگر نوبت شجاعت و شهامت علاءالدین (و کمک غول چراغ جادو) است که جعفر را شکست بدهد و عقریه را نجات بخشد!

انیمیشن «علاءالدین» جوایز اسکار بهترین ترانه (ترانه «یک دنیای کاملاً جدید») و بهترین موسیقی متن را از آن خود کرد. جالب اینجاست که شهرافسانه ای عقریه با معماری خشت خام، قصرها و مساجد آبی رنگش عملاً به طور مستقیم ملهم از عکس هایی است که توسط یک ایرانی طراح انیمیشن و کاریکاتوریست گرفته شده بود. این ایرانی که در استودیوی دیزنی کار می کند، عکس های مذکور را از زادگاهش در اصفهان گرفته بود. ضمناً در صحنه ای که علاءالدین «غار عجایب» را پیدا می کند، هر چشم تیزبین می تواند به وضوح آثار بازمانده از تخت جمشید را در شکل ستون ها و درهای قصر که در زیر خروارها سکه طلا و جواهرات پُر زرق و برق مدفون شده، تشخیص دهد.

نام علی بابا، نامی یادآور ماجراهاست و عجیب نیست که شخصیت علی بابا در فیلم های متعددی که مبنای داستان آنها افسانه «هزارویک شب» است، ظاهر می شود. با این نام ابتدا در ساخته سال ۱۹۴۴ آرتور لوین، «علی بابا و چهل دزد» مواجه می شویم، فیلمی با شرکت ماریا مونتر در نقش «عامره»، و جان هال در نقش «علی بابا» و بازیگر ترک، تورهان بی.

«علی بابا و چهل دزد» ماجرای اعمال شجاعانه پسر خلیفه بغداد است، که بعد از کشته شدن پدرش به دست مهاجمین مغول به بیابان ها پناه می برد، و در همین بیابان هاست که با ۴۰ دزد

افسانه‌ای مواجه می‌شود و در کمال حیرت می‌بیند که چگونه با فرمان «بازشو» آنها، یک دیوار سنگی بزرگ به گونه‌ی معجزه‌آسایی از هم باز می‌شود و غاری از پس آن پدیدار می‌شود که پر از گنج‌های باورنکردنی است. دزدان او را در میان خود می‌آورند، بزرگش می‌کنند و نام «علی بابا» بر او می‌گذارند، و علی بابا سرانجام به سرکردگی آنها می‌رسد. علی بابا که حالا به سن جوانی رسیده، به قصد انتقام مرگ پدر و آزاد کردن سرزمین خود از چنگ مغولان حاکم، راهی بغداد می‌شود.

ماریا مونتز در نقش «عامره»، در واقع یکی از دلایل اصلی نبرد بین علی بابا و هلاکوخان مغول است.

با آنکه «علی بابا و چهل دزد» فیلمی متعلق به دهه ۱۹۴۰ بود، اما بارها در دهه‌های بعد به پخش جهانی رسید. علی بابا ضمناً در یک نسخه دنباله و تقلیدی به نام «پسر علی بابا» در سال ۱۹۵۲ ظاهر شد، و این بار تونی کرتیس نقش اصلی را بر عهده داشت. این فیلم از بازی درخشان بازیگران نقش دوم همچون بازیگر مهاجر روس لئون بلاسکو (با نام حقیقی لئونید سیمونوویچ برلادسکی) در نقش بابو، برخوردار بود که چهره و ترفندهای بازمزه‌اش در ایفای نقش خود توجیهی برای حضورش در این فیلم بود. ویلیام رینولدز در این فیلم نقش مصطفی، دوست و همپالکی کشمارا بازی می‌کند و سوزان کابت نقش قاری غیرقابل پیش بینی را بازی می‌کند. داستان فیلم در ایران قرون وسطی می‌گذرد و کشما بابا (تونی کرتیس) روزها یک شاگرد مدرسه نظام و شبها یک عیار است. داستان چنین پیش می‌رود که کی کی (با نقش آفرینی پایپلوری)، که یک کنیز فراری است، در صبح بعد از یک ضیافت پر آشوب و توأم با زدوخورد در اقامتگاه کشما پناه می‌گیرد. خیر می‌رسد که خلیفه (با نقش آفرینی ویکتور یوری) به دنبال این کنیز می‌گردد، اما کشما که اکنون علاقه‌مند به کنیزک شده به همراه او به قصر پدرش می‌گریزد. اما کی کی تنها مطمع خلیفه نیست، خلیفه طمع کار اقدام به ربودن گنج علی بابا (با بازیگری موریس انکرام) می‌کند و کشما هر بار نقشه‌های خلیفه را نقش بر آب می‌کند. اما آیا طرح اندازان شر و شرارت می‌توانند موفق شوند. اینجاست که پسران چهل دزد به نجات قهرمانان فراخوانده می‌شوند!

مهارت تونی کرتیس در شمشیر بازی با سیمای خوش او برابری می‌کند و واضح است که به نظر می‌رسد او از ایفای نقش اول و دل بردن از پایپلوری در نقش مقابل خود لذت می‌برد. شخصیت علی بابا پیش از این هم در کمدهی ادی کانتور در سال ۱۹۳۷ به نام «علی بابا» به شهر می‌رود ظاهر شده بود. در این فیلم که شوخی با شخصیت علی باباست، خلیفه سربندی‌هایی به بزرگی گنبد‌های قصرش دارد. این فیلمی است خنده آور درباره‌ی مردی (با نقش آفرینی ادی کانتور) که در سر صحنه فیلمی به نام «شب‌های عربی» کار می‌کند و خواب می‌بیند که علی باباست و به بغداد رفته و مشاور سلطان شده. ادی کانتور با دست انداختن طرح «نیو دیل» Deal New روزولت رئیس جمهور امریکا در آن زمان، برنامه‌های کار را سازماندهی می‌کند، بر اغنیا مالیات می‌بندد و ارتش را منحل می‌کند. و سرانجام، از میان شخصیت‌های قصه‌های «هزارویک شب»، شاهزاده خانم شهرزاد هم در دو فیلم مهم ظاهر می‌شود. یکی از این دو فیلم «آواز شهرزاد» ساخته شده به سال ۱۹۴۷ و براساس موسیقی آهنگساز بزرگ روس ریملسکی



کورساکوف است که شخصیت شهرزاد مایه‌الهام او بوده است.

ستارهٔ فرانسوی هالیوود، ژان بی‌یر آمون نقش آهنگساز را در جوانی و هنگامی که افسرنیروی دریایی روسیه بود، ایفا می‌کند. کورساکف علاقه‌مند زنی بهره‌کش و شومی آور (با نقش آفرینی ایوون دوکارلو) می‌شود. آمیزهٔ رنگ‌های تکتی کالر با آن زیبایی غریب و حرکات ایوون دوکارلو، فیلم «شهرزاد» را برای تماشاگرانی که به آثار موزیکال علاقه‌مندند، تجربه‌ای فراموش‌نشدنی می‌سازد.

شخصیت شهرزاد در فیلم دیگری، نه آن چنان به یادماندنی (نسبت به فیلم «آواز شهرزاد»)، بازیگری کاترین زتاجونز (همسر مایکل داگلاس) ظاهر شده است. کارگردان فرانسوی، فیلیپ دوپروکادر فیلم ساختهٔ ۱۹۹۰ خود به نام «هزارویک شب» این افسانه را از طریق تجربه‌های خود شهرزاد بازگویی می‌کند و به این ترتیب، شهرزاد عملاً در قصه‌های خودش شرکت می‌کند. شهرزاد در طی سفر با تمامی قهرمانان بزرگ افسانهٔ «هزارویک شب» از قبیل سندباد (با بازیگری ویتوریو گاسمن) و با شاهان این افسانه، همچون شه‌ریار (با بازی تی‌یری لومیت) مواجه می‌شود و علاءالدین (با بازیگری استفان فرایس) به همراه جیمی نابغه (با بازیگری ژرار ژونو)، غولی که از زمان قرون وسطی ممنوع‌القدم شده و در لندن سال ۱۹۹۰ زندگی می‌کند و از تلویزیون خود برای رسیدن به شهرزاد استفاده می‌کند، این شاهزاده خانم را در سفرش یاری می‌کنند.

این نخستین نقش سینمایی کاترین زتاجونز بود، که عملاً با عدم اقبال تماشاگران روبه‌رو شد، ولی به هر حال، او برای نقش شهرزاد مناسب به نظر می‌رسد و بیشتر ولنگاری‌ها و عدم تطابق‌های زمانی موجود در طرح داستانی فیلم را جبران می‌کند.

کرنل وایلدیک بار دیگر هم در فیلمی که داستانش به ایران باستان مربوط می‌شد، ظاهر شد. اما این بار او نقش عمر خیام را در فیلم «زندگی، عشق‌ها و ماجراهای عمر خیام» (۱۹۵۷) ایفا می‌کرد. فیلم را ویلیام دیتزلی کارگردانی کرده بود که در کارگردانی فیلم‌های زندگینامه‌ای دستی توانا داشت. با آنکه جزئیات زندگانی عمر خیام ناشناخته است، ولی این فیلم یک داستان زندگی برای این شاعر و دانشمند ایرانی ساخته و پرداخته که شامل دستاوردهای واقعی زندگی او - از جمله اختراع یک تقویم جدید و سرودن رباعیات می‌شود. بدین ترتیب فیلم «زندگی، عشق‌ها و ماجراهای عمر خیام» نوعی معرفی‌نامهٔ سینمایی این شاعر برجستهٔ ایرانی است.

خیام در فیلم ویلیام دیتزلی به صورت مرد نجیب و مهربانی ظاهر می‌شود که توانایی ادبی خارق‌العاده و هوش و تفکر همه‌شمول او هیچ‌گونه حد و مرز طبیعی ندارد. خیام در این فیلم به شکلی تحسین‌برانگیز به صورت یک شخصیت مسحورکننده تصویر شده است. بازیگر گزینی در این فیلم خودکاری استثنایی بوده، و بازیگران شاخصی همچون مایکل رنی و سیاستین کابت و بسیاری دیگر نقش‌های فرعی را بسیار خوب اجرا کرده‌اند.

فیلم «زندگی، عشق‌ها و ماجراهای عمر خیام» ضمن شرح احوال شخصی خیام، به کاوش در مسایل مهم تاریخی در پیرامون زندگی و روزگار این شخصیت می‌پردازد. از طریق فیلم ما به جنگ امپراتوری رم بیزانسی با ایران که اتحادی مرکب از بلغارها، یونانی‌ها، فرانک‌ها و



لمباردها را (به گفته فیلم) در مقابل پارسیان قرار داد، پی می بریم. همچنین، با شماری دیگر از مسایل تاریخی و علمی در این فیلم مواجه می شویم که با آمیزه جالبی از بینش و توصیف جزئیات تصویر شده اند، چیزی که برای این گونه از محصولات هالیوودی غیر عادی به نظر می آید.

علاوه بر این، خیام ما را از نیم نگاهی مسحور کننده به «هشاشین سوریه» و سرکرده آنان که فیلم او را حسنی می نامد (در واقع همان حسن صباح و فرقه هشاشین او) برخوردار می سازد. در فیلم می بینیم که خیام در رؤیای عاشقانه عروس سلطان شارین (با بازی دیرا باجت) است و نقشه هشاشین برای کشتن پسر سلطان، شاهزاده ملک (جان درک) را نقش بر آب می کند. خیام در مقام مشاور پادشاه ایران (ریموند ماسی) نهایت تلاش خود را در برافکندن ریشه هشاشین از قلعه خارق العاده الموت، ابراز می دارد.

تصویری که ویلیام دیتلی از عمر خیام ساخته، مسلماً با اغراق بسیار همراه است، به ویژه با توجه به اشاره ای که فیلم به توانایی های نظامی خیام دارد، در صورتی که خیام واقعی احتمالاً بیشتر همساز با تصویری بوده که امین مائوف در رمان مشهورش «سمرقند» از او ساخته است. به هر حال، دیدن فیلم «زندگی، عشق ها و ماجراهای عمر خیام» هنوز هم لذتبخش است. این فیلم مجلل و تماشایی که به طریقه کنی کالر فیلمبرداری شده حاوی جزئیات و عناصر سازنده یک قصه مهیج شرقی به شیوه قصه هزارویک شب است.

اما در میان اقتباس های سینمایی قصه «هزارویک شب»، شاید هیچ کدام به اندازه اثر پی یو پائولو پازولینی فیلمساز نامدار سینمایی ایتالیا، شخصی، متفاوت و بحث برانگیز نباشد. این اثر بیشتر تعبیر شخصی و جسورانه پازولینی است تا شرح دقیق قصه های شهرزاد، و مسلماً با توجه به تصویرگری بی پروایش در مقایسه با ورسیون هالیوودی سال ۱۹۴۵ که کونل وایلد در آن نقش آفرینی داشت، چندان با شرایط و الزامات سیاسی زمان خودش منطبق نبود. اما «هزارویک شب» یا آن گونه که در عنوان انگلیسی اش معرفی شده بود، «شب های عربی» جایزه جشنواره کن ۱۹۷۴ را به همراه جایزه ویژه هیأت داوران جشنواره ربود.

جوهره «هزارویک شب» پازولینی طنز است، پازولینی ماجراها و داستان به جاه و جلال رسیدن یک برده پلبرینی را پیگیری می کند. در پیرامون بیانی که پازولینی از تاریخ دارد، ما شاهد بخش ها یا ایزودهایی در فیلم هستیم که همزمان سحرانگیز، اسرارآمیز و عجیب اند و از فرهنگ های ایرانی، مصری و هندی در قرن نهم میلادی الهام گرفته اند.

«هزارویک شب» پازولینی مرزهای بین اسطوره، رؤیا و سینما را محو می کند و این هر سه را با هم در می آمیزد. در این فیلم داستان های همبافت که نوعاً داستان های اسطوره ای اند، به عنوان درس های عشق و اندوه، رؤیاهای جمعی و فانتزی های زیبایی ناپایدار عمل می کنند. سرنوشت در فیلم «هزارویک شب» پازولینی تم اصلی است، گویی که انسانها همه در گذران یک زندگی اند، گویی که بزرگترین آرزوها و ترس های بشر همه هدیه ها و نفرین های رب النوع هایند: آنچه سرانجام باقی می ماند زیبایی و حکمت شعر، شعر کلام و شعر تصویر. انیو موریکونه موسیقی بسیار زیبایی برای این فیلم ساخته است. نوای تارهای هارپ در هنگامی که برای نخستین بار با داستان کبوتر و فاخته مواجه می شویم به گونه ای غیر منتظره تماشاگر



را به فکر فرو می‌برد. صحنه‌های طراحی شده برای لوکیشن‌های فیلم در کشورهای یمن، ایتوبی، ایران و سایر لوکیشن‌ها همه شگفتی‌برانگیزند.

اقتباس سینمایی وینست مینه‌لی از نمایش موزیکال موفق برادوی به نام «قسمت» که در سال ۱۹۵۵ به طریقه تکی کالر ساخته شد، یک «قصه‌پریان» بسیار جذاب درباره یک شاعر آواره به نام حاجی (با نقش آفرینی هاوارد کیل) و دخترش است که شهر باستانی بغداد را از آوای موسیقی و ترانه سرشار می‌کنند. موسیقی فیلم قطعات مشهوری مثل «بیگانه در بهشت»، «بازیچه‌ها، النگوها، مهره‌ها» و «این محبوب من است» را در بر می‌گیرد.

هاوارد کیل نقش شاعر - گدای شوخ طبیعی را بازی می‌کند که زبان تندش همیشه او را به دردسر می‌اندازد. شاعر که خود را به جای حاجی - ساحری با قدرت‌های جادویی جازده، آنقدر از جاذبه و شهامت برخوردار است که وزیر بدجنس (سباستین کابت) را فریب دهد و نظر بانو (دولورس گری) را به سوی خود جلب کند.

بسیاری از فیلم‌های کم‌اهمیت‌تر هم براساس قصه‌های «هزارویک‌شب» ساخته شده که ذکر همه آنها عملاً غیر ممکن است. ولی دو فیلم دیگر در این میان سزاوار توجهند. یکی از این دو، «علی بابا و چهل دزد» با شرکت کم‌دین فرانسوی فرناندل است که وی در آن نقش اصلی را ایفا می‌کرد و صحنه‌هایش در مراکش سال‌های دهه ۱۹۵۰ فیلمبرداری شده بود، و دیگری «سندباد» اثر ری هری هازن و دنباله‌های پر حادثه آن مثل «سفر طلایی سندباد» که در عرصه جلوه‌های ویژه یک جواهر و موفقیت بی سابقه تکنولوژیکی است. به هر صورت، داستان‌های شهرزاد قصه‌گو آن قدر از نظر تجسم تصویری، طنز، ماجراپردازی و نمادگرایی جهانی غنی است که تعجبی ندارد که شهریار، آن سلطان مشهور، از پس از «هزارویک‌شب» قصه‌گویی از کشتن شهرزاد منصرف می‌شود و تصمیم می‌گیرد که در عوض با او ازدواج کند. شخصیت شهرزاد در نگاه دقیق، ستایش و بزرگداشت زنان است، از این نظر که هوش و تخیل آنها همواره دستی فراتر بر خشم و بی‌رحمی مردان دارد.

به همین جهت که جذابیت این قصه‌های شرقی همچنان در مرتبه یک «بازار بزرگ» برای فراهم آوردن مواد لازم جهت الهام بخشی و مجذوب سازی تماشاگرانی از همه سنین و احتمالاً نسل‌هایی از فیلمسازان سراسر جهان دوام خواهند داشت، تماشاگران و فیلمسازانی که تشنه ماجرا، فانتزی، جذابیت‌های شرقی، قهرمانان بی‌باک و تصویر یک شاهزاده خانم پارسی‌اند که باید از چنگال وزیر شیطان صفت سلطان نجات پیدا کند.

